

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فدا و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

تبدل السیر.

گاهی هستش که سیره ای بین عقلا رایج هست در یک زمانی بعد این سیره از بین میره و
متبدل میشه به یه سیره ی دیگری، و گاهی این طور هست که این سیره ی که متبدل
میشه به سیره آخر تنافی با اون سیره قبل نداره مثل این که قبلا سیره مردم بر این بوده
که برای سفر از پیاده روی یا مرکب های طبیعی استفاده می کردند سیره بر این بوده
الان سیره بر این شده که با اتومبیل و با هواپیما و اینها مسافرت می کنند اینجا تبدل
سیره ناس شده دیگه کسی پیاده بره یا با الا نادرّ به جاهایی همینجوری، دراین مواردی که
بین این دو سیره تنافی وجود نداره خب اشکالی نداره که هر دو را شارع اون را منع
نکرده و قبول کرده این را هم منع نفرموده و قبول فرموده باشه با هم تنافی ندارند
قسم دوم جایی هست که تبدل سیره می شود و با هم تنافی دارند مثل این که مثلاً قبلاً
سیره عقلا بر این بوده که حق مالکیت معنوی را قبول نداشتند بعد تبدل به این که قبول
دارند که دیگه این دوتا با هم تنافی داره، می فرماید المراد بتبدل سیره ان تكون السیره
فی عصر علی شیء و تغیر ذلک فی عصر متاخر الی شیء آخر، و تغیر اون سیره، اگه این
جا به جای تغیر بگیم فتغیرت فی عصر متاخر یعنی تغیرت به اون سیره چون ذلک هم
برگردوندند به سیره، فتغیرت فی عصر متاخر الی شیء آخر من دون منافاة بینهما بحيث
امکن للشارع امضاوهما معاً، منافاتی نداره فلذا شارع هر دو را ممکن هست که شارع را
هر دو را امضاء بکنه چون مشکلی پیش نمیداد هر دو را امضاء بکنه، نظیر ما نلاحظ ان
السفر کان فی العصر القديم مشياً و برکوب الابل و الفرس و نحوهما، سفر در سابق به
صورت پیاده بوده به رکوب ابل و فرس و شتر و اسب و اینها بوده و تغیر ذلک الی السفر
برکوب السیارة و الطیارة و نحوهما حدیثاً، و اما اذا کانت بینهما منافاة فهو یدخل فی
المبحث المتقدم، اما اگه بینشون منافات باشه اونجا که منافات نیست گفتیم هر دو را می
تونه امضاء کنه اما اونجایی که منافات بینشون هست این داخل در همون بحث گذشته
میشه که اگر دو سیره با هم تعارض داشتند چه خواهد شد بحث متقدم که همون مبحث
تعارض سیر باشه، کما اذا فرضنا ان حق التألیف لم یکن ثابتاً سابقاً ثم انعقد بنا العقل علی
ثبوت حق تألیف حدیثاً و البحث فی تبدل السیر یكون من جهات، خب حالا اونجاهایی که
سیره متبدل شد سه بحث میفرماید که در اینجا قابل طرح هستش بحث اول و جهت
اولی، ان دلیل امضاء السیره الاولى هل یشیت امضاوها بالنسبة الی اهل ذلک العصر السابق
او یشیة بالنسبة الی اهل العصور المتاخر ایضاً، خب یه سیره ای بوده این سیره الان دست
گذشته متبدل شد به سیره ی جدیدی آیا اون دلیلی که سیره سابق را حجت می کرده و

امضاء می کرده آیا اون دلیل میتونه اثبات کند که همون سیره برای عصر متاخر هم حجت هست یا نه؟ ان دلیل امضاء السيرة الاولى هل يثبت امضاؤها بالنسبة الى اهل ذلك العصر السابق او يثبت بالنسبة الى اهل العصور المتاخر ايضا مثلا در همین مثالی که زدیم که قبلا مردم ماشیا راه می رفتند با مراکب راه می رفتند خب این هم در مرأی و منظر معصوم بوده حرفی نزده این سیره اثبات شده آیا اون دلیلی سیره ای که اون اثبات شده در اون عصر می تواند اثبات کند در این عصر هم جایز هست، همون دلیل یا اون زمان مثلا یک لباس ویژه ای را می پوشیدند مثلا سرشون را یک جوری میبستند حالا در یزد یزدی ها به جور خاصی سرشون را می بستند اون سابق ها خیلی رسم بود بینشون حالا دیگه این سیره تموم شد حالا اونوقتی که اونجوری میبستند در اون اعصار معصوم فرض کنید بوده ردع نفرموده است اون اثبات می کنه که بعد از این که سیره تبدل شده به یک سیره ی دیگری که اونجوری نیست حالا به کسی دلش می خواد اونجوری لباس بپوشه میتونیم بگیم اشکال نداره؟ چون اون سیره شارع ردع نکرده اون حجت بوده اونجور لباس پوشیدن، الان هم درست هست سیره عوض شده اما کسی اگه بخواد اونجوری لباس بپوشه اشکالی نداره، ما الدلیل علی ذلك؟ همون سیره قبل، او یثبته بالنسبة الى اهل العصور المتاخر ايضا

و هذا البحث ناظر الى مقدار دلالة دليل الامضاء في نفسه و مع الغض عن شموله للسيرة الثانية و لا مجال لهذا البحث، اینشون اینجا می فرمایند که این بحثی که الان می گیم در جهت اولی این جهت را باید درش توجه کنید که مقصودمون چی هست، مقصود این هست که همون دلیلی که بما ان این که این دلیل اون سیره قبل را حجت می کرده است آیا می تواند به همین ملاحظه سیره بعد را حجت بکنه یا نه، نه به لحاظ این که شاید خود اون دلیل شامل سیره بعد هم میشود نه این را نمی خواهیم بحث کنیم، مثلا اگه اون شما اون سیره قبل را گفتید حجت هست از باب و أمر بالعرف پیامبر امر کن مردم را که طبق عرف متعارف عمل کنند خب این همونجوری که اون را حجت می کرده خود اون دلیل به نفسی این سیره جدید و بعدی را هم حجت می کنه این که محل کلام ما نیست اون جهت اولایی که محل کلام ما این هست این هست که اون دلیلی که اون سیره قبلی را حجت کرده است به عنوان این که اون را برای اونها حجت کرده برای دیگران هم حجت می کند یا نمی کند، و هذا البحث ناظر الى مقدار دلالة دليل الامضاء في نفسه و با غض نظر از شمول اون دلیل امضاء برای سیره ی دومی، با غض این که خودش سیره دومی را شامل می شود یا نه می خواهیم بگیم نه نفس این که سیره اول را شامل می شه و می شده خود این می تونه مثبت این باشه که برای بعدی هم اشکال داره یا نداره؟ و لا مجال البحث الا اذا احتملنا دخل خصوصية العصر الاول في الحكم المستشكف بالسير و الا لثبت التعميم لا محالة.

خب روشن هست که این بحثی را که می خواهیم بکنیم که آیا اون دلیلی که سیره را برای قبلی ها حجت کرد و یا اون برای بعدی ها هم همون سیره برای بعدی ها هم حجت هست یا نیست این در چه جایی و در چه صورتی این بحث قابل طرح هست؟ در صورتی هست که ما احتمال بدیم فرق هست بین اینها و اونها، اونوقت نیاز داریم والا اگه احتمال فرق ندیم خب همین وجود جواز برای اونها خودش علت این میشود که بگیم برای بعدی ها هم مجاز هست اگه احتمال فرق ندهیم، اگه احتمال فرق دادیم می خواهیم بگیم که آیا به دلیلی که حجت کرد سیره را برای سابقین آیا اون دلیل می تواند هنر این را داره که برای بعدی ها هم حجت بکند یا حجت نکند، جای این بحث می شه،

س.احتمال ... که به قدر احتمال الغای خصوصیت نباید برسد؟

ج.احتمال بدوی خصوصیت می دهیم احتمال بدوی خصوصیت می دهیم که شاید خصوصیتی داشته باشه بعد می بینیم که آیا این خصوصیت را می توانیم به واسطه ی دلیلی که اثبات حجیت کرد بزداییم و بگیریم نه این خصوصیت دخالتی نداره و حکم این بعدی ها با قبلی ها یکی هست،

و لا مجال البحث الا اذا احتملنا دخل خصوصية العصر الاول فى الحكم المستشكف بالسیر، و الا اگه احتمال دخل الخصوصية ندهیم لثبت التعميم لا محالة دیگه احتیاجی به این نداریم به این بحث که آیا اون دلیل برای این ها هم حجت می کند یا حجت نمی کند، و هذه الجهة يظهر الكلام فيها مما تقدم فى مقدار ما يثبت بامضاء السیر الخاصة فى بعض الفصول المتقدمة فراجع، می فرماید که این جهت اولی ظاهر می شود سخن در او از مطالبی که گذشت در بحث مقدار ما یثبت به امضاء السیرة الخاصة همون فصل ششم بود فصل قبل بود که چند صفحه قبل بودش بله، مما تقدم در مقدار چیزی که ثابت می شه به امضاء سیر خاصه در بعض فصول گذشته ظاهراً اینجا نوشته می شده نمی دانستند چه فصلی می شه والا همین آنفاً گذشته است دو سه صفحه قبل بودش دیگه فصل سادس هست که دیگه بحث اش را خونديم، فراجع.

خب اون جا گفتیم که مقدار ما یثبت که سیره خاصه باشه مقدار ما یثبت چه مقدار هست، اونجا روشن شد و این بحث اینجا هم همون هست، خب بله اینجا را الان اینجوری معنا کردیم، گفتیم مع الغض از این که خود اون سیره شامل این بعدی میشود یا نه؟ یعنی اون دلیل شامل سیره بعدی میشود یا نه؟ اینجوری معنا کردیم دیگه، این توضیح را می خواهم عرض بکنم به این که این جور معنا کردیم که آیا خود اون دلیل می گوید برای متاخرین هم این جایز هست یا جایز نیست؟ یعنی همونی که برای متاخرین بوده برای بعدی ها هم جایز هست و یا نیست؟ این به وقت این جور معنا کردیم، به معنای دیگه این هست که نه می خواهیم این را بگوئیم که صرف نظر از این که این سیره دوم و جدیدی که پیدا شده که حالا حجت هست یا حجت نیست مع الغض از این نه این که خود اون برای این ها هم هست یا نه مع الغض از این که این سیره دوم حجت هست یا حجت نیست می خواهیم بگیریم آیا اون سیره قبلی برای این بعدی ها هم حجت هست یا حجت نیست؟ که اگر این سیره بعدی هم برایشون حجت بود قبلی هم برایشون حجت بود خب اینها چی می شوند اینها هم مخیر میشوند دیگه برای هر دویش برایشون، پس این عبارت و هذا البحث ناظر الى مقدار دلالة دليل الامضاء فى نفسه و مع الغض عن شمول اون دليل امضاء لسیره الثانية، که آیا سیره ثانیه که یک سیره جدیدی هست و تبدل به او شده است این را میگیره یا نمی گیره مع الغض این که این را می گیره یا نمیگیره؟ حالا می خواهیم بگیریم سیره قبلی آیا برای این ها حجت هست یا حجت نیست کاری فعلا به این نداریم که اون دلیل سیره جدید را میگیرد یا سیره جدید را نمی گیرد، این یک جهت، اما الجهة الثانية، فی ان دليل الامضاء هل يثبت امضاء السيرة المستحدثة مع الغض عن شموله للسيرة السابقة ام لا؟ این جهت ثانیه بر عکس جهت اول هست جهت اول چی بود می خواهیم ببینیم اون دلیلی که اون سیره قبل را اثبات می کرد حجیت اش را مع الغض این که این سیره جدید را می گیره یا نمی گیره آیا اون اثبات میکنه قبلی برای این جدید هم حجت هست یا نه این عکس اون هست و اون این هست که مع الغض این که آیا اون قبلیه برای اینها حجت هست یا نه می خواهیم ببینیم آیا این سیره جدید حجت هست این سیره مستحدث حجت هست یا حجت نیست حالا مع الغض از این که اون قبلی حجت هستش یا حجت نیست؟

الجهت الثانيه عن دليل الامضاء هل يثبت امضاء السيره المستحدثه مع الغض عن شموله للسيرة السابقة ام لا؟ يا اين كه اثبات نمى كنه و هذه الجهة ايضا يظهر الكلام فيها مما تقدم فى مبحث حجية السيرة، اين مطلب دوم كه آيا اين سيره اى كه الان تبديل پيدا کرده و جديد پيدا شده و فرض هم اين هست كه مثلا معاصر در معصوم هم باشه مستحدث بعد از اعصار معصومين پيدا شده است آيا اين الان حجت هست يا حجت نيست؟ سيره مستحدثه هست، مثل مثلا همين بانك ها مثل شخصيت هاى حقوقى كه پيدا شده و امثال اينها مثل اعتبار اسناد رسمى امثال اينها آيا اينها كه الان پيدا شده و قبلا نبوده سيره ها عوض شده است سيره قبل اين بود كه مثلا خدمت علما مى رسيدند امضاء مى گرفتند چه مى گرفتند اونجورى بوده است حالا عوض شده است و يك مدارك رسمى پيدا شده است اسناد رسمى پيدا شده است بحث در اين هست كه آيا اين شامل اين ميشود يا نمى شود؟ همون بحث هاى كه قبلا كرديم راجع به اين كه آيا سيره ي مستحدثه را ميتونيم بگيم حجت هست يا حجت نيست همون بحث ها الان پياده ميشه، قبلا چي گفتيم قبلا اين را گفتيم گفتيم ما بايد ادله ي حجت سيره را بررسي كنيم بعضى از ادله حجت سيره اگر اعتبار برايش قائل بشويم فرقى بين سيره مستحدثه و غير مستحدثه نيست، اما هيچ جا نگفتيم حتما سيره هاى مستحدثه چي هست حجت است، اين مسئله اى كه آيت الله سبحانى دام ذله مثل اين كه در بحث فرموده اند و فرموده اند فائق كتاب خوبى هست اما در اين نظريه با اين كتاب مخالفت دارم و اون اين كه اين كتاب گفته است كه سيره هاى مستحدثه حجت هست ايشون فرموده اين كتاب مطالب خوبى داره ولى من اين قسمت اش را قبول ندارم كه گفته اند نه اين كتاب نگفته است كه سيره مستحدثه حتما حجت هست اين كتاب مى گويت بعضى از دليل هاى كه سيره را حجت مى كند اگر اون را بهش اعتبار قائل شديم فرقى بين مستحدث و غير مستحدث نيست اما اون دليله درست هست؟ نگفته است اون دليل درست هست اگر اون دليل درست باشد مثلا برهان نقص غرض اگر برهان نقص غرض با او بشود اثبات امضاء سيره را كرد برهان عقلى ديگه مستحدث و غير مستحدث نداره،

س. برهان نقص غرض را قبول كرديد؟

ج. اگر قبول كرديم اگر قبول كرديم اما اشكال همين ديروز كه مى خوانديم گفتيم اينجا اشكال هست به برهان نقص غرض كه آيا غرض اش چجورى هست اونجا هم بنده بيان كردم كه بايد ببينيم غرض مولا از اين تكليف چي هست، يا بعضى از وجوه ديگر گفتيم كه على المباني كه اونچه كه اينجا گفته شده است على المباني هست نه به ضرس قاطع كرد من اين چيني هستم خب اين هم جهت ثانيه، جهت ثالثه، الجهة الثالثه، فى مقتضى دليل الامضاء لو قلنا بشموله للسيرة المستحدثه ايضا، و لا يخفى ان مقتضاه ثبوت امضاء السيرتين معا و جواز العمل بكل منهما، ميفرمايند كه جهت سوم هم اين هست كه خب حالا اون دليل امضاء اگر گفتيم كه دليل امضاء شامل سيره مستحدثه هم ميشود هم دليل امضاء هم شامل سيره سابقه مى شود هم مستحدثه مى شود، مثل وأمر بالعرف مثلا وأمر بالعرف هر چي كه متعارفه امر به او بكن، خب گفتيم شامل هر دو ميشود نتيجه اش چي مى شود نتيجه اش همين مى شود كه هم اون كار جايزه وهم اين كار، هر دوپيش درست هست. الجهة الثالثه، فى مقتضى دليل الامضاء لو قلنا بشموله للسيرة المستحدثه ايضا، و لا يخفى كه مقتضى چي ميشه مقتضى اگر دليل امضاء قائل شديم به شمول مستحدثه اين ميشه كه ان مقتضاه مقتضى دليل امضاء اين ميشود كه ثبوت امضاء السيرتين معا و جواز العمل بكل منهما، ولو ان قلنا فى الجهة الاولى به ان امضاء السيرة الاولى يثبت مطلقا حتى بالنسبة الى اهل العصور المتأخره، بله آقا؟؟ ولو ان قلنا فى

الجهت الاولى به ان امضاء السيرة الاولى يثبت مطلقا حتى بالنسبة الى اهل العصور المتاخرة اذ المفروض عدم التنافي بين السيرتين فيجوز العمل على طبق كل منهما لا محالة، اون مثلا دعيثون بر اين بوده كه سرشون را اينجورى مى پيچيدند يك سيره اى هست كه سرشون را باز مى گذارند خب اين سيره مى گويد كه هر دو يش حجت هست حالا شما حالا مختارى مى خواى باز بزار مى خواهى بيند سرت را بپيچ، اين هم بحث تبديل سيره بحث اخير اضمحلال السيرة هست،

س. اين بحث تنافى اش توى اضمحلال مى آيد؟

ج. نه نه اضمحلال كارى به اين نداره، نه گفتيم اونجا كه تنافى باشه در بحث متقدم داخل ميشه.

اضمحلال سيره اين هست كه يك سيره اى بوده است تبديل به يك سيره آخر نميشه اون سيره اصلا ميريه، وجود خارجى ديگه نداره سيره جديدى هم پيدا نميشه، اون سيره از بين ميريه سيره جديدى هم پيدا نشده، مثل چى مثلا سيره قبلى ها اين بوده كه موالى حسابى كتك مى زدند به نوكرهاى خودشون نمى دونم به عبد و اىماى خودشون خب اين يك سيره اى بوده براى اين كه اونها را به كار بكنند امر ونهى كنند به فرمان بردارى از خودشون بكنند حسابى اين كار را مى كردند، اما اين سيره ديگه الان زائل شده بجايش يك سيره ديگرى نشسته چون اصلا مسئله ي عبد و عما انتفاى به موضوع شده، وجود نداره ديگه، اين را ميگيم بهش اضمحلال سيره، ميفرمايند كه اذ استقرت السيرة على شىء ثم اضمحلت اون سيره مضمحل شد و از بين رفت بمرور الايام من غير ان تتعقد سيرة على خلافها متاخرا، بدون اين كه منعقد بشود سيره اى بر خلاف سيره ي گذشته در زمان متاخر ، فهذا قد يكون لاجل ارتفاع الموضوع در العصر المتاخر، چرا سيره ديگه مضمحل شده و از بين رفته و سيره ديگه بجايش نيست؟ به خاطر اين كه موضوع منتفى شده است، كالسيرة على ضرب الاماء و العبيد التى انتفى موضوعها فى زماننا هذا، گاهى هم هستش كه نه موضوع منتفى نشده و قد يكون لاجل ارتفاع السيره رغم بقاء موضوعها، با اين كه موضوع باقى هست اما اون سيره از بين رفته سيره جديدى هم جايگزين نشده است كالسيرة على ضرب الصبيان المتعلمين من ناحيه معلمهم فى المكاتب و المدارس؛ خب سابق ها ماها كه مدرسه مى رفتيم دبستان و اينها مسئله كتك زدن بلکه فلک کردن سر صف يهو مى بينى بچه ها و ايساده اند فلک مى آوردند بچه را مى خوابانند حسابى فلک مى كردند كتك زدن به چيز مرسومى بود حالا يا با تركه يا با شلاق يا با هرچيزى به چيز مرسومى بود اين به حمدلله اين سيره ي معلمين و مديران و معلمين و اينها به حمدلله بر چيده شد ما يك دوبار هم مبتلا شديم به اين اما

اين مدرسه اى كه سر چهارراه بیمارستان هست كامكار اين مدرسه اونموقع ها توى كوچه مدرسه آيت الله نجفى مرعشى بود كه حالا شده جزو خيابان ، خيابان شبستان، ما اين جا مدرسه مى رفتيم كلاس اول، بله كلاس اول ما اينجا مى رفتيم، اينجا كه ما مى رفتيم پانصد تا شاگرد داشت از همين كلاس اول تا نهم داشت من كلاس اول بودم يكي از آقازاده هاى مرحوم آقاى نجفى كلاس نهم بود و ما توى اين مدرسه ي پانصد نفرى دونفر پالتو مى پوشيدند ما هيچ وقت كتك نپوشيديم چون مى گفتند اون موقع ها اين لباس لباس كفار هست، خب توى اون مدرسه پانصد نفرى يكي من بودم كه پالتو تنم بود يكي هم ايشون كه كلاس نهم بود، يه روزى نمى دونم چى پيش آمده بود هفت هشت نفر را گمان ميكند كه اينها را به صف مى كنند، امدند اينها را آوردند كه گمان مى كنم كه اينها ديرآمده

بودند و اینها به خدمت شما عرض شود که مثلاً که حالا مدیر مدرسه هم مرحوم آقای اوحدی بود باید بیاد به هرکدام از این ها دو تا چک بزنه بگه برید سر جاتون که دیگه دیر نکنید، اونوقت از خوشبختی ما این بود که وقتی آمد دید ما هم جزو این ها هستیم و خیلی هم به نظر آدم نجیبی بودیم و کار خلاف نمی کردیم گفت همه را بخشیدم به خاطر این جهت، همه را بخشید به خاطر این جهت ولی خب این جوری رسم بود که دیگه خلاصه اینجوری میزدند اونموقع ها.

خب اینجا به خدمت شما عرض شود که الان اون رسم که همه بزنند برطرف شد رسم جدیدی هم پایش نیومده است حالا مختلف هست هنوز بعضی از جاها می زنند بعضی از جاها نمی زنند، می فرماید که کالسیرة علی ضرب الصبيان المتعلمين من ناحیه معلمیه در مکتب خانه ها و مدارس فانها اضمحلت اون سیره بر ضرب مضمحل شده به خاطر گذشت زمان وصارت امراً مختلفاً فیه، دیگه حالا زدن شده یه امر اختلافی پس امر اختلافی شده یعنی سیره بر طرف نیستش که یعنی یک سیره جدیدی درست شده است، فیعمل علی الطريقة السابقة هنوز هم فی بعض المناطق دون بعض، البته اگر همگانی بخواهیم حساب بکنیم اینجوری میشه اما اگه منطقه به منطقه بخواهیم حساب بکنیم بعضی از جاها صالبه با انتخاب موضوع یعنی سیره بر خلاف اش شده است اگه همگانی نگاه کنیم نه نمی تونیم بگیم سیره بر خلاف اش شده است اگه منطقه ای بخواهیم نگاه کنیم بله سیره بر خلاف هم شده بعضی از جاها، حالا

ولا اثر للبحث عن امضاء القسم الاول از این دو تا یکی این که اون سالبه به انتخاب موضوع شده است یکی این بود که سالبه به انتفاع موضوع نشده است موضوع باقی هست اما اون مضمحل شده است اون قسم اول که سالبه به انتفاع موضوع شده است اون بحث از این که آیا اون سیره قبلی که آیا سالبه به انتفاع موضوع شده حجت هست یا حجت نیست این لا اثر له الا این که احتمال عود اش داده بشود که حالا اگر بخواهند برگردند به اون سیره چه می شود، یا این که یا این که بخواهیم از او استفاده دیگری برای جای دیگری بکنیم مثلاً الان حالا بحث از این که ضرب عبید و إماء جایز هست یا جایز نیست از نقطه نظر این که الان عبید و إماء نداریم خب بحث اش مفید نیست اما اگر ما اثبات بکنیم که بله شارع تجویز کرده ضرب عبید و إماء را این جواز را از سیره سابق می خواهیم بفهمیم، اونوقت فایده اش این هست که اگر استفاده بکنیم به طریق اولویت برای جواز ضرب حیوانات، می گیم وقتی که آدم جایز هست ضرب او برای این که زیر بار بره و کاری را که می خواهیم انجام بده از چموشی دست برداره پس به طریق اولی اگه یک چهار پای چموشی میکنه ضرب بر او اشکالی نداره وقتی شارع تجویز کرده آدم را بزنی اشکالی نداره بنابراین ولو موضوع منتفی شده است اما اگر ما بگیم اثبات بخواهیم بکنیم به سیره عقلایی و عدم ردع شارع و اثبات کنیم جواز شرع عبید و إماء را الان میتوانیم ارزش استفاده این جهت را بکنیم. فلذا این جور نیست که اباحت عبید و إماء الان که زماننا هذا بالمرء بلا فایده باشه بلکه در مباحثی از اونها استفاده میشه، مثلاً الان یک بحث های را که ما داریم در بعضی از جاها که آیا اجتماع مالکین بر مملوک واحد میشود یا نمی شود؟ بگیم دو تا مالک بر مملوک واحد، یه جاهایی اثر داره، توی اباحت حتی امروز این بحث عبید و إماء که در اونجا ما داریم به حسب بعض انظار که مالکیت طولی را تصویر می کنند که عبد مالک مملوکات خودش هست و در طول اون مولا هم که مالک اون عبد هست مالک مملوکات اون هم هستش، پس بنابراین به نحو طولی میشه دو تا مالک بر یک چیزی مالکیت داشته باشه به نحو طولی، خب این بحث درست هست که در اونجا هست اما اگه شارع اونجا تجویز کرده و تصویر کرده و گفته می شود و جایز هست خب این

دلیل می شود بر این که بگیم اینجا ها هم می شود بنابراین اینجوری نیستش که بگیم حالا بحث عبید و عماد نیستش چون مرء اباحت اش بدرد نمی خوره اینجور نیست.

و لا اثر للبحث عن امضاء القسم الاول بعد ارتفاع موضوعها بالنسبة اليها الا، این فایده ای درش نیست اثری برایش نیست الا اذا احتملنا عود الموضوع مستقبلاً، در آینده ممکن هست همچین موضوعی تحقق پیدا بکنه یعنی مسئله عبید و اماء ممکن هست در یک زمانی بعداً هم تحقق پیدا بکنه حالا اگر همون شرایطی که در اوائل اسلام بود پیش بیاد خب ممکن هست تحقق پیدا بکنه، او استفدنا من امضائها حکماً آخر مورداً لابتنائها، یا نه استفاده کنیم از امضاء اون سیره در قسم اول یه حکم دیگری را که این حکم دیگریه مورد ابتلای ما هست، کما اذا استفدنا من جواز ضرب الاماء و العبید جواز ضرب الحيوان المملوک لنا بالاولوية یا لاقل به او المساواة، بگیم فرقی بین این دو تا نیستش ،

س. ...

ج. این هم تربیت میشه.

س. تربیت اش اثر نداره

ج. چرا اثر داره، خیلی اثر داره الان، الان کلب را تربیت می کنند چجور و حتی به خدمت شما عرض شود که همون چهارپایان هم همونجور تربیت می شوند پدر ما نقل می کردند که از یکی از بزرگان علمای جهرم می گفتند که حالا پدر پدر ما و عموی پدر ما در اونجا خیلی معروف به قدس و تقوا و این فامیلی شب زنده دار هم علت اش همون اونها بودند که وقتی که شناسنامه رائج شده بود و اجباری شده بود که باید شناسنامه بگیرند اینها می روند برای شناسنامه گرفتن میگن فامیلی اتان را چی بگذاریم اونها ساکت میشوند خود اون شناسنامه کارمند اونجا چون این ها معروف بودند در اونجا چون اینها اهل تهجد و فلان بودند خودش نوشته بود شب زنده دار اون نوشته بود شب زنده دار به خاطر این اون نوشته شب زنده دار خب حالا البته برای اونها بوده ها نه برای بنده ها شاید انشاء الله در نسل اشان اونجوری باشه ولی بنده اینجوری نیستم، خب این می فرمودند که این دو برادر که اینقدر احترام نسبت به همدیگر می گذاشتند که هیچ وقت نمیشده که پدر ما جلوی برادرش که اون بزرگتر بوده وارد خانه بشوند هیچ وقت، با احترام به برادر بزرگ با احترام و همه ی شئونات را حفظ می کردند پدر بزرگوار ما نقل می کردند که اون عالم بزرگ جهرم می گفت این در دو حمار این دو تا اثر کرده بود، چون حمار داشتند و با اونها می رفتند هیچ وقت نمی شد که حمار برادر کوچکتر وارد خونه بشه الا این که اون یکی حمار وارد بشود زودتر، همینطور می ایستاد تا اون بیاد وارد بشه و این هم وارد میشد، این هم در تربیت در حیوانات هم موثر هست،

خب و علی ای تقدیر فان استطعنا الغاء الخصوصية عن اهل العصر المتقدم ثبت الامضاء بالنسبة الى العصر المتأخر الذي اضمحلت السيرة فيه، والا فلا يثبت الامضاء، علی ای تقدیر حالا این اثر داشته باشه اون قسم اول یا اثر نداشته باشه می فرماید که اگر ما بتوانیم الغای خصوصیت بکنیم از اهل عصر متقدم الان اضمحلال پیدا کرده سیره و الغای خصوصیت بتوانیم بکنیم اگه الغای خصوصیت بتونیم بکنیم فرقی بین اینها و اونها نیست پس در اونها جایز بوده در اینها هم جایزهست حالا اگه دلشون خواست می توند اون کار را بکنند الغای خصوصیت، اگه نتونیم الغای خصوصیت بکنیم خب نه ممکن فقط برای اونها جایز بوده است و علی ای تقدیر فان استطعنا الغاء الخصوصية عن اهل العصر المتقدم

ثبت الامضاء بالنسبة الى العصر المتأخر الذي اضمحلت السيرة فيه، به نسبة عصر متأخرى که سیره در عصر متأخر اضمحلال پیدا کرده و الا فلا یثبت الامضاء اگر الغای خصوصیت نتوانیم بکنیم و احتمال بدیم شاید برای اونها خصوصیتی بوده است این جا امضاء برای متأخرین ثابت نمی شود، بعد عدم انعقاد اطلاق فی ادلی الامضاء یشمل العصر المتأخر، بعد از این که ما اطلاقى نداریم که عصر متأخر را شامل میشه سکوت بوده است معمول در اینها همون سکوت بوده یا امر به معروف و نهی از منکر بود یا ظهور حال بود اینها همونطور که گفتیم دلیل لیبی است فقط اون عصر را شامل میشود نمیشه به نسبت اعصار متأخر را بگوید مگر این که الغای خصوصیت بکنند اینجا یک تکمله لازم داره چون قبلاً هم داشتیم یکی از راه های تعدی الغای خصوصیت بود گفتیم چیزهای دیگه هم ممکن هست باشه مثلاً اشتراک احکام که اشتراک احکام غیر مسئله ی الغای خصوصیت هست پس یا الغای خصوصیت می توانیم بکنیم یا اگر الغای خصوصیت نبود سایر چیزهایی را که با او می تواند تعدی کنیم مثل اشتراک احکام و امثال ذلک، خب آخرین مبحثی که ما داریم که برای این بحث سیره عقلایی که تطبیقاتی هست که حالا در فقه برای استفاده از سیره عقلایی شده است و فقها به کار گرفته اند به چند مثالی از تطبیقات فقهی سیره عقلایی را اینجا ذکر کردند تا این که هم نمونه ای باشه و هم خیال نشه که بله بحث سیره عقلاً به بحثی هست غیر کاربردی و این در فقه خیلی ثمره ای نداره موارد تطبیق نداره برای این که به همچین خیالی نشه علاوه بر این تمرینی باشه برای این که اون مباحث را تطبیق می کنیم این خیال هم نشه که این کاربردی نیست به چند مورد مثال اینجا ذکر شده است.

تطبیقات الفقهیه

الموارد التى استند الى سيرة العقلاء لاثبات الحكم.

الاول: ثبوت الطهارة و النجاسة باخبار ذی الید.

کسی که ید داره و یک چیزی تحت سلطه او بود و در تصرف اوست مثل صاحب خانه مثل صاحب رستوران صاحب مغازه یک ابزاری اموری این اگر اخبار کرد با این که ثقه هم نیستش با این که می گوید که نجس هست فقها گفته اند این قول ذی الید حجت هست، قول ذی الید حجت هست سابق ها که خیلی برای افراد مشکل بود آب و فلان و اینها کم بود و فلان و اینها مخصوصاً در نجف و اینها خب طلبه ها می خواستند لباسشون را بدهند به کسی بشوره بعضی از خانوم هایی بودند که اینها می خواستند بدهند اینها بشورند، خب اینها حالا ثقه هست چیه از همین مسئله استفاده می کردند لباسشون را به او می بخشیدند وقتی به او میبخشیدند او میشد مالک بعد میرفت می شست و اون می گفت که آقا پاک شدش، دیگه احتیاج نه به بینه هست نه به این که وثاقت اش را بدونی قول به ذی الید حجت هست از این راه چون وقتی بهش بخشیدی میشی مالک مالک که شد می شه ذی الید، ذی الید که شد میاد میگه پاک هست.

ثبوت الطهارة و النجاسة باخبار ذی الید. فقط ذکرُوا فی مورد ثبوت طهارة و نجاسة الاشياء باخبار ذی الید: این طهارت و نجاست الاشياء غیر مانوس هست که ما دو تا مضاف یعنی عطف بکنیم باید اینجوری بگیم فی ثبوت الطهارة الاشياء و نجاستها و یا نجاسة الاشياء و طهارتها، اینجوری بگیم باخبار ذی الید، ان اعتبار ذی الید فی طهارة ما بیده و نجاسته امر اتفاقی بین الاصحاب و لاخلاف فيه عندهم، که اگر او گفت ما مهمانی می رویم جایی میگه آقا این فرش نجس هست میگه پاک هست همه قبول دارند که باید چیه؟ پذیرفت، میگه این قاشق پاک میگه این قاشق نجس هست همه میگویند باید پذیرفت، وانما

الكلام فى مدرکه، دليل اش چى هست مخصوصاً جایی كه وثاقت او را نمى دانيم مجهول هست براى ما كه به چه دليلی بايد بگيم قولش معتبر هست والمستند فى ذلك بحسب نظر السيد الخوئى رحمه الله هو السيرة العقلية القطعية، سيرة عقلای قطعية هست و شارع هم اين را ردع نكرده است پس پذيرفته است خب حالا شما ممكن هست اونجا مناقشه داشته باشى مى خواهيم ببينيم به جایی يه كسى يه فقيه بزرگى به سيرة عقلائيّه تمسك كرده است اينجا هست خب حالا ان قلت كه يك كسى مناقشه كنه در اين بگه آقا طهارت و نجاست كه توى سيرة عقلا نيست كه شما تو سيرة عقلا ميگيد اگه ميگيد بايد توى سيرة متشرعه بگيد، چطور ميفرمايد سيرة عقلائيّه در اينجا هست درست مگر اين كه بگيم بله مقصود از طهارت و نجاست يعنى اينكه اين تميز هست يا تميز نيست اين هم از همون باب هست ديگه در اين كه اين تميز هست يا تميز نيست قول هست، الثانى: اصالة السلامة، ان صاحب العروه فى فرض ما لو شك شخص فى تحقق شرائط وجوب الزكاة - كالعقل - فى زمان تعلق الوجوب و كانت الحالة السابقة غير معلومة حكم بعد وجوب الزكاة استناداً الى اصالة البراءة بيد ان السيد الخوئى رحمه الله افاد: بانه فى صورة كون الحالة السابقة غير معلومة اصلاً تجب الزكاة عليه سواء أكان الجنون مانعاً ام العقل شرطاً، به مسئله هست و اون اين هست كه در زمان كه شرط تعلق زكات محقق ميشود شخص مالك بايد چى باشه، بايد بالغ باشه و مجنون نباشه و به خدمت شما عرض شود كه عاقل باشه، اين يكي از شرايط است حالا شك مى كنيم كه آيا اون موقع كه بود و به صلاح شد كه مثلاً موقع تعلق زكات هست اين آدم بالغ بود يا نبود اين آدم عاقل بود يا نبود، حالا اين مثال اين جا فعلاً عاقل هست، اين عاقل بود يا نبود، اينجا آيا بايد زكات بده يا زكات نبايد بده، فرض هم اين هست كه حالت سابقه اش را هم نمى دانيم كه با حالت سابقه بتونيم با استصحاب روشن بكنيم اينجا دوتا نظريه هست مرحوم سيد عروه صاحب عروه فرموده است زكات برايش واجب نيست چرا؟ چون كه شك مى كنيم شرط وجوب بود يا نبود خب برائت جارى ميكنيم شك داريد كه آيا موقع بدو صلاة اين بالغ بود يا بالغ نبود يا نمى دانم عاقل بود يا نبود حالا بالغ و اينها را مى شود استصحاب كرد اون را بگذاريد بكنار، عاقل بود يا عاقل نبود، نمى دانيم، حالت سابقه اش را نمى دانيم ايشون فرموده است كه خب شك داريم كه حالا كه شك داريم برائت جارى مى كنيم نمى دانيم براى اين زكات لازم هست بدهد يا نه برائت جارى ميكنيم،

محقق خويى فرموده اند نه اينجا بايد زكات بدهد، چرا چون عقل به چيزى هست كه بناء عقلاً بر اين هست كه ميگن اصل اين هست كه هر كسى كه سالم هست تا خلاف اش ثابت نشده باشه مادامى كه خلاف اش ثابت نشده است اصل اين هست كه اين آدم سالمى هست خب پس شما در اينجا شك در چى مى كنيد كه اين سالمه عقل داره يا مجنون هست؟ اصالة السلامة مى گه اين سالمه و اين مورد بناء عقلاء هست و شارع هم كه از اين ردع نكرده پس معنای اصالة السلامة كه يك مطلبي هست كه سيرة عقلا برايش هست و شارع هم از اين ردع نكرده اثبات مى كنه كه اين سالم هست پس ادله وجوب صلاة شامل مى شه اين هم يكي از موارد ديگر.

ان صاحب العروه رحمه الله در فرضى كه شك كند شخصى در تحقق اش شرايط وجوب زكات مثل عقل در زمان تعلق وجوب كه همان بدو صلاة باشه و كانت الحالة السابقة غير معلومة، كه آيا نمى دانيم احتمال مى دهيم از اول كه بدنيا آمده شايد اين ديوانه بوده است مثلاً يا از اون وقتى كه احتمال مى دهد ديگه كه از مادر زادى شايد اينجورى بوده است احتمال ميدهد غير معلومه، حكم صاحب عروه، حكم فاعل اش ضميرش به صاحب عروه هم برميگرده، ايشون حكم بعدم وجوب الزكاة استناداً به اصالة البراءة در حالى كه ان

السيد الخوئي قدس سره يا رحمه الله افاد بانه في صورة كون الحالة السابقة غير معلومة اصلاً وقتی حالت سابقه معلوم نباشه اگه معلوم باشه خب طبق استصحاب خب حالت سابقه را حکم می کنیم که حالا هم بوده است این جا تجب الزكاة عليه اینجا فرموده است زكاة برایش واجب هست حالا سواء اكان الجنون مانعاً أم العقل شرطاً، این تتمه هم لازم نبود اینجا بیارند این یه بحث در باب زکات این بحثی که جنون مانع هست یا عقل شرط هست فرقی در این مسئله ی ما نمی کنه چه بگید جنون مانع از تعلق زکات هست چه بگید که عقل شرط هست علی ای حال اصالة السلامة میگه اگه بگید این مانع مانع این نبود اگه بگی شرط هست اصالة السلامة می گه شرطه وجود داشته است، فهو رحمه الله این عبارت اینجا حذف داره ، غلط داره که حالا میبینیم فردا چی میشه، اصل مسئله روشن شد. انشاء الله فردا.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرين.